



تأملی بر فتاوی جهادی در جنگ روس (۱۲۱۸-۱۲۴۳هـ ق)^۱

مصطفی صالحی ساروکلاهی^۲، سید علیرضا ابطحی^{۳*}، فیض‌اله بوشاسب گوشه^۴ 

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۲۴

چکیده

درباره صدور فتاوی جهادی توسط علما در تهاجم روس به ممالک محروسه قاجار (۱۲۱۸-۱۲۴۳هـ ق)، عموماً از نتیجه و کارکرد آن‌ها بحث می‌شود. بنابراین، مسأله، چگونگی صدور و نحوه جمع‌آوری فتاوی شده است. اما به این که «مسأله فتاوی» آن‌هم از منظر خود نص فتاوی چه بوده است، کم‌تر توجه می‌شود. در جستار حاضر کوشش شد به این پرسش پاسخ داده شود که از منظر نص فتاوی، «مسأله فتاوی» چه بود؟ لذا هدف این جستار، نه نتیجه و کارکرد فتاوی، بلکه شناختی از نوع نگاه علما بود. درین راستا معناپذیری تهاجم روس برای علما بنابر نوع مواجهه آن‌ها با تهاجم، بررسی شد. جستار حاضر با توصیف و تحلیل متن رساله‌های جهادی، به روش تحقیق تاریخی با رویکرد کیفی انجام شد. نتیجه این جستار نشان می‌دهد مسأله فتاوی جهادی، تحقق چشم‌اندازی از بلاد اسلام بود که عاری از وجود کفار باشد.

واژگان کلیدی: فتاوی جهادی، علما، جنگ روس، تهاجم کفار، بلاد اسلام

۱. صالحی ساروکلاهی، مصطفی؛ ابطحی، سید علیرضا؛ بوشاسب گوشه، فیض‌اله (۱۴۰۴). تأملی بر فتاوی جهادی در جنگ روس (۱۲۱۸-۱۲۴۳هـ ق)، فصلنامه

تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی، سال دوم، شماره دوم، تهران: ص ۲۱-۳۹.

۲. دانشجوی دکتری تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.

۳. دانشیار گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران. (نویسنده مسئول) پست الکترونیک: abtahi1342@yahoo.com

۴. دانشیار گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.

مقدمه

آنچه که همواره درباره فتاوی جهادی در سالهای جنگ با روس (۱۲۱۸-۱۲۴۳ هـ ق)، مورد مناقشه بوده و هست، «نتیجه و کارکرد» آنهاست. چنانکه بزرگی همچو آدمیت می نویسد اعلان جهاد، «سخت بی خردانه و مصیبت بار بود» (آدمیت، ۱۹۸۵: ۴۳/۱). این نتیجه گیری و البته علیه آن در خوانش های تاریخی دهه های اخیر، مبتنی بر این پیش فرض بوده که فتاوی جهادی، زمینه ساز و حتی سبب ساز شروع دوره دوم جنگ ها بود. بدین سان یک جدل پژوهشی پیدا شده که به واکاوی اسناد درباره «چگونگی و نحوه صدور و جمع آوری فتاوی جهادی در آستانه دوره دوم جنگ ها می پردازد. یک سوی این جدل که به کارکرد منفی فتاوی جهادی در نتیجه دوره دوم جنگ ها نظر دارد، طیف گسترده ای از پژوهشگران با گرایشات ملی گرایی و سلطنت طلبی و سکولار هستند که توپ را به زمین مجتهدین می اندازند. سوی دیگر نیز، پژوهشگران مذهبی و دین پژوهانی هستند که تقصیر صدور و جمع آوری فتاوی را متوجه عباس میرزا و میرزا بزرگ می دانند. اما درین جدل پژوهشی ارزش گذارانه که پیش فرض مذکور مسلم دانسته می شود، عموماً «مسأله فتاوی» از منظر خود نص فتاوی نادیده می ماند. یعنی درین پژوهش ها که عموماً داوری های پسینی و امروزی بر وضعیت وقت دارند، بدون تحلیل نص فتاوی از «نوع نگاه صادرکننده گان آن، از چرایی» صدور فتاوی عبور می شود و به «چگونگی» جمع آوری فتاوی پرداخته می شود. اگر هم غیر باشد، باز هم در نسبت با محرز دانستن پیش فرض مذکور و البته بدون نظر داشت نوع نگاه نص فتاوی، درباره چرایی صدور فتاوی در سطح «همگرایی علما با دستگاه سلطنت یا عدم آن»، بحث می شود. چراکه به یک دلیل بدیهی اما مغفول مانده، به «نوع مواجهه» علما با وضعیت تهاجم روس کم تر توجه می شود. لذا جستار حاضر این فرضیه را مطرح کرده که مسأله مندی علما در سال های تهاجم روس، در نسبت با نوع نگاه آن ها به تهاجم و در نتیجه نوع معنایذیری تهاجم برای آن ها بود. و در راستای این نسبت، کوشش شد به روش تحقیق تاریخی با رویکرد کیفی، پاسخ این پرسش اصلی دریافت شود که چرایی صدور و به تعبیری «مسأله فتاوی» چه بود؟ و منشعب از پرسش اصلی، پرسش های ذیل به ترتیب بررسی شد؛ نسبت صدور فتاوی جهادی با شروع دوره دوم جنگ ها چه بود؟ تهاجم روس برای علما چه معنایی داشت؟ چه کسی از منظر علما، عاملیت رهایی از تهاجم بود؟ و موضوعیت داشتن همگرایی علما با سلطان یا عدم آن، تا چه میزان منطبق بر مناسبات وقت میان شان بود؟ ضرورت این بررسی ها، باز ساخت نوع نگاه عناصری از جامعه وقت، یعنی علما است. چراکه تاریخ بیش از آن که رویدادهایی باشد که رخ داده است، ذهنیت و نوع نگاه عناصری است که رویدادها را شکل داده اند. لذا اهمیت بیش از آن که متوجه خود وضعیت صدور فتاوی باشد، ناظر بر نوع نگاهی است که فتاوی را صادر کرده است. باری، دو نکته در انتهای مقدمه یادآور می شود؛ یکم این واضح که منظور از علما و مجتهدین درین جستار، علمای اصولی هستند. و دوم، منظور از فتاوی جهادی نیز آن هایی است که میرزا عیسی قائم مقام فراهانی، در طی سال های جنگ با روس، به تدوین اغلب آن ها در احکام الجهاد پرداخت.

پیشینه پژوهش

در مقالاتی همچون *تحلیلی بر نقش روحانیون شیعه در دوره دوم جنگ‌های ایران و روس*، آقازاده (۱۳۹۳)، سهم علمای شیعه در پایداری ایران مقابل روسیه، رهدار (۱۳۸۷)، رفع یک اشتباه یا جعل تاریخی، ابوالحسنی (۱۳۸۷) و *جنگ ایران و روس و نقش علما، ذاکری (۱۳۸۰)*، به‌طور اختصاصی به موضوع فتاوی جهادی پرداخته شده است. این مقالات همان‌گونه از عناوین آن‌ها هم پیداست، به نقش‌آفرینی علما در آستانه شروع دوره دوم جنگ‌ها پرداخته‌اند. و با واکاوی منابع و اسناد، درخواست دستگاه سلطنت را از علما برای صدور فتاوی جهادی نشان می‌دهند. و درست نقطه مقابل این مقالات، آثاری هستند که بنابر اسناد و منابع، نشان می‌دهند صدور فتاوی به خواسته خود علما بوده است. برخی ازین آثار این‌ها هستند که در فصل‌هایی، به موضوع فتاوی پرداخته‌اند؛ *صدراعظم‌های سلسله قاجاریه*، افشاری (۱۳۷۶)، *سیاستگران دوره قاجار جلد دوم*، خان‌ملک ساسانی (۱۳۴۷)، *شرح حال رجال ایران جلد دوم*، بامداد (۱۳۴۷) و *ایران در میان طوفان یا شرح زندگانی عباس میرزا نایب‌السلطنه و جنگ‌های ایران و روس*، نجمی (۱۳۳۶). اما هر دو دسته، به مسأله فتاوی آن‌هم از منظر خود نص فتاوی نپرداخته‌اند. موضوعی که تفاوت جستار حاضر با هر دو دسته است.

نسبت صدور فتاوی جهادی با شروع دوره دوم جنگ‌ها

اسناد برجای‌مانده از چگونگی صدور و نحوه جمع‌آوری فتاوی جهادی، نه متفاوت، بلکه متناقض است. این تناقض تسهیل‌کننده الصاق خوانش پسینی، به چگونگی و نحوه جمع‌آوری فتاوی شده است. ادله کافی نیز برای اثبات هر دو سوی این تناقض وجود دارد. این‌جا قصد برشمارش ادله دو طرفی که هر کدام به یک‌سوی این تناقض گرایش دارند، نیست. واردشدن به دعاوی طرفین، واردشدن به جدل ارزش‌گذاری پیشاپیش آن‌هاست که پرهیز اساسی این جستار است. فقط و از باب نمونه اسنادی که نشان‌دهنده این است که شروع دوره دوم جنگ‌ها، با محوریت مجتهدین و صدور فتاوی آن‌ها بود، در نامه جورج کانینگ^۱ به ویلیام وین^۲، به تاریخ ۲ اکتبر ۱۸۲۶ [۲۹ صفر ۱۲۴۲] آمده؛ «از قرار معلوم (طبق مرسوله‌های ویلاک^۳) حقیقت این است که ایرانیان گمان می‌برند وضعیت روسیه، تا اندازه‌ای به سبب ناآرامی‌های داخلی و تا اندازه‌ای به سبب جنگ با عثمانی، نابسامان است و این بدیشان فرصت ضربه‌زدن می‌دهد و ایشان آن را مغتنم می‌دانند. به منظور زدن ضربه‌ای قاطع‌تر، در مردم خود بحرانی متعصبانه برانگیخته‌اند که شاه به تدریج دارد به حقیقت آن مشکوک می‌شود (یعنی بهتر می‌داند جنگ را رها کند)، اما برای جبران آن دیر شده است. روحانیون جلو افتاده‌اند و مزدورانشان بی‌محابا جنگ‌طلب شده‌اند» (آدمیت، ۱۳۹۷: ۲۲۰). و برای اسنادی که نمایان‌گر این است که ایده جمع‌آوری فتاوی، با دارالسلطنه تبریز و با محوریت میرزا بزرگ بود، کافی است متن خود فتاوی را در نظر بگیریم. در پیشینه رساله‌های جهادیه، تصریح شده که فتاوی به درخواست

^۱. George Canning

^۲. Williams Wynn

^۳. Henry Willock

عبّاس میرزا و میرزا بزرگ، و گاهاً فتحعلی شاه صادر شده است. مثلاً با نظر داشت این که سید علی بن سید محمد علی طباطبائی معروف به صاحب ریاض در ۱۳۳۱ هـ ق وفات یافت، فتوایی از او، دورنمای میرزا بزرگ را برای بهره‌مندی از فتاوی مجتهدین، آن‌هم زمانی که بیش از یک دهه به شروع دوره دوم جنگ‌ها فاصله بود، نشان می‌دهد؛ «عبّاس میرزا... کتابی کریم مصحوب [همراه] ادیب فهیم الفاضل الباذل الالمعی ملّا محمدباقر سلماسی فرستاده، درخواست کرده بود که تفصیل مسایل جهاد و متعلقات آن را، از احکام مدافعه اهل کفر و عناد، برای او بنویسم. بر ما بود به قبول آن خواهش، اقدامی به شتاب و به امتثال آن فرمایش [نمایم]» (قائم مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۶۷-۱۶۶).

بنابراین تناقضات آشکار است که جدل پژوهشی درباره «چگونگی و نحوه صدور فتاوی جهادی» پیدا شد و گویی تمامی هم ندارد. اما ضمن این که واکاوی موشکافانه اسناد البته بدون پیش‌دواری، در جای خود بسیار ارزشمند است، اما باید گفت نظر داشت نوع نگاه‌های مکتوب‌کننده مستندات تاریخی، ارزشمندتر است. مثلاً باید در نظر گرفت که تحت چه فرایندی، ویلاک به چنان نتیجه ذکر شده در نامه کانینگ رسید؟ باید نوع برداشت ویلاک را از خود وضعیت صدور فتاوی، در نظر گرفت. باید در نظر گرفت ویلاک، چه مواجهه‌ای و چه مشاهداتی از رویدادهای منتهی به شروع دوره دوم جنگ‌ها داشت؟ و عین این پرسش‌ها، برای فتاوی صاحب ریاض نیز صادق است. این که نگارنده سندی، در شب مکتوب کند که در روز است که می‌نویسد، خواننده سند باید ساعات نگارش سند را چه موقع بداند؟ خواننده، تصویری از ساعات نگارش سند، جز تصویری که نگارنده به دست داده، ندارد. خواننده، شب و روز نگارش سند را، چنان لمس خواهد کرد که نگارنده سند لمس کرده است. ما تصویری از خود واقعی رویدادهای تاریخی نداریم، جز گزارش گزارش‌کنندگان تاریخی. ما نمی‌توانیم معنای یک وضعیت را، چنان که معنای خود واقعی‌اش هست، بدانیم. ما با ادراک‌مان، باز نمود یک وضعیت را می‌دانیم. بنابراین در یک پرده بالاتر، اصلاً هر وضعیتی، خود واقعی ندارد. هر وضعیت وقتی واقعیت می‌شود که نوع مواجهه‌ای، آن را ادراک کند. و در ادراک‌های متفاوت از یک وضعیت، معناهای متفاوتی برای آن وضعیت است. در نسبتی قابل قیاس، همان‌گونه که کانت می‌گوید «این که ابژه‌ها فی‌نفسه چه می‌توانند باشند، حتی از طریق روشن‌ترین شناخت نسبت به نمود این ابژه‌ها، که تنها چیزی است که به ما داده شده است، هرگز برای ما معلوم نخواهد شد» (کانت، ۱۳۹۶: ۱۳۷). بنابراین ما از وضعیت صدور فتاوی، ادراک ویلاک را می‌دانیم و مکتوب صاحب ریاض را. و جز این نمی‌دانیم. پس، چگونگی شروع دوره دوم جنگ‌ها چه بود؟ پس، نسبت وضعیت شروع جنگ با وضعیت صدور فتاوی چه بود؟ همانی که ویلاک و صاحب ریاض گفته‌اند! خود وضعیت بدون ادراک آن‌ها، وجود ندارد. کماکانی که می‌تواند گزارش ویلاک صحیح باشد، فتاوی صاحب ریاض نیز می‌تواند درست باشد.

بنابراین نه تنها پیگیری تناقض‌ها، که خود اساس جدل پژوهشی مذکور، به قطعیتی تاریخی نخواهد رسید. ما- به‌مثابه خوانندگان اسناد جنگ در یک قرن و اندی بعد- دو نوع ادراک را از «نسبت وضعیت صدور فتاوی با وضعیت شروع جنگ» می‌بینیم. ما این نسبت را به‌مثابه محتوای واحد سال‌های جنگ، در دو فرم دو ادراک می‌بینیم و دیگر هیچ. نقض روایت ویلاک‌ها و صاحب ریاض‌ها، نقض ادراک عناصری است که نسبت وضعیت‌ها را لمس

کرده‌اند. نقضِ روایتِ هر طرف از وضعیتِ تاریخی به نفعِ روایتِ طرفِ دیگر از آن وضعیت، تاریخ‌نگاریِ هواخوانه است، خواندنِ تاریخ به خوشایندِ خودمان است.

و در یک پرده بالاتر اصلاً پذیرشِ قطعیتِ نسبت، میانِ صدورِ فتاوی و شروعِ جنگ، محلّ پرسش است. ما در تاریخ، وضعیت‌ها را در پی هم می‌بینیم. چگونه می‌توان از قطعیتِ نسبت بین وضعیت‌ها گفت؟ نسبت‌های وضعیت‌ها را ما هستیم که نسبت می‌دهیم. هر اندازه هم که درخواستِ عباس‌میرزا یا تحریکِ مجتهدین را در اسناد بازیابیم، اصلاً چگونه می‌توان شروعِ دورهٔ دومِ جنگ‌ها را منحصرأ در نسبت با صدورِ فتاوی دانست؟ چگونه می‌توان تحولاتِ پی‌درپیِ اروپا که دامنه‌اش تا به سرحداتِ آذربایجان می‌رسید، یا تحرکاتِ انگلستان بنا به شرایطِ حفظِ هندوستان^۱ یا تبعاتِ جنگِ روس با عثمانی، و یا از همه مهم‌تر، عطشِ سیری‌ناپذیرِ روسِ قدرتمند برای کشورگشایی را نادیده گرفت؟^۲ وضعیتِ وقتِ جهان، به تعبیری، وضعیتِ اولین جنگِ جهانی تاریخِ دو قرنِ اخیر جهان بود که حکومتِ قاجار نیز به‌ناچار واردِ معادلاتِ آن شد. لذا فروکاستنِ شروعِ دورهٔ دومِ جنگ‌ها، تنها در نسبت با صدورِ فتاوی، به این می‌ماند که دو طرفِ جنگ در یک جغرافیایِ خیالی که آن‌سویِ سرحداتِ شان چیزی نبود، با هم جنگیدند. نسبتِ صدورِ فتاوی با شروعِ دورهٔ دومِ جنگ‌ها، نسبتیِ پررنگ اما هم‌راستایِ نسبت‌هایِ دیگر بود، نه، تنها و همهٔ آن.

معناپذیری تهاجمِ روس برای علما؛ تهاجمِ کفار به بلادِ اسلام

در تهاجمِ نظامیِ روس به ممالکِ محروسهٔ قاجار، اگر فتح‌علی‌شاه در قامتِ سلطان، قلمروِ خود را از دست‌رفته می‌دید و مسألهٔ بازپس‌گیریِ قلمروش را داشت (سپهر، ۱۳۷۷: ۳۶۷/۱؛ خاوری‌شیرازی، ۱۳۸۰: ۶۱۷/۱)، در جهان‌بینیِ اصولی، این قلمرو اصلاً برایِ سلطان نبود. سلطان نه تنها مالکِ قلمرو نبود که اصلاً صاحبِ حکومت هم نبود. این جهان، مُلکِ خداوند است و سلطان، سلطنت را به وکالت در اختیار داشت. میرزای قمی در متنِ معروف به /ارشادنامه، در همان ابتدایِ قدرت‌گرفتنِ قاجاریه گفت؛ خداوندِ عالم، سلطان را وکیلِ خود و صاحب‌اختیارِ عیالِ خود [مجازاً جیره‌خواران] قرار داده است (قاضی طباطبائی، ۱۳۴۷: ۳۷۶؛ رجبی، ۱۳۹۰: ۲۹/۱). و حالا که سلطان بر تختِ سلطنت نشسته بود، به مجاز این منصب را در اختیار داشت. کاشف‌الغطاء در سال‌هایِ جنگ با روس گفت: «پادشاهان، جهان را سلطنت به عنوانِ مجاز است و سلطنتِ حقّی خاصّ خداوند بی‌نیاز [است]» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۵۹). و شیخ جعفر کشفی در سال‌هایِ پس از جنگ با روس اشاره کرد، سلطان «باید که سلطنت و پادشاهیِ خود را، عطیه و دادهٔ خداوند بداند» (کشفی، ۱۳۷۵: ۸۹).

اما با خیزِ به‌مرورِ علمایِ اصولی برایِ نقش‌آفرینی در عرصهٔ سیاسی - اجتماعی، جایگاهِ سلطان، موردِ بسطِ تئوریکِ بیش‌تری نیز قرار گرفت. از منظرِ اصولیون، سلطان حکومتی را در دست داشت که پس از پیامبر(ص)، از آن

۱. دربارهٔ نقشِ انگلستان در شروعِ دورهٔ دومِ جنگ‌ها، بنگرید به (ناطق، ۱۳۹۱: ۴۶-۴۴).

۲. دربارهٔ برخی از رویدادهای مؤثر در سطحِ منطقه‌ای و جهانی در شروعِ دورهٔ دومِ جنگ‌ها در سال‌هایِ منتهی به آن، بنگرید به (ناطق، ۲۵۳۷: ۲۶-۱۵).

امام(ع) است و تنها در شأن اوست. و حالا که زمانه غیبت است، سلطان تنها اذن یافته‌ای موقت است از سوی فقها، تا زمانی که صاحب حکومت ظهور کند. بنابر دیدگاه «نیابت عامه فقها و سلطنت مأذون» که از حدود زمان صفویه و محقق کرکی، پی‌ریزی شد و در هنگامه روی کار آمدن قاجاریه و توسط وحید بهبهانی، بسط نظری بیش‌تری یافت، این فقها بودند که به عنوان نایبان عام امام(ع)، اذن سلطنت را به سلطان می‌دادند. سلطان نه تنها به خودی خود حقی در سلطنت نداشت که در غیر اذن یافتن، غاصب حکومت بود. بنابراین، جایگاه فتحعلی‌شاه از منظر علمای اصولی، همان‌گونه که کاشف الغطاء گفت، چنین بود: «پادشاه این زمان و یگانه این دوران که معترف است به بندگی ما» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۶۴؛ رجبی، ۱۳۹۰: ۵۰/۱). نظریات فراوانی از سوی علمای اصولی درباره تبیین رابطه دیانت و سیاست مطرح شد. مثلاً آرای شیخ جعفر کشفی در سال‌های جنگ با روس که مورد بحث ماست، این بود: «عمال و سلاطینی که در زمان حضور یا غیاب امام بوده‌اند و می‌باشند و عمل و سلطنت ایشان با دین توأم، و نظر و تدبیر ایشان در امور رعایا و اهل مدن بر وجه نظامی است که مؤدی به اقامه نمودن و ترویج آن‌چه را که رسول تبلیغ فرموده است می‌گردد، هر آینه منصب همگی، همین منصب امامت است که به طریق نیابت خاصه یا عامه از جانب امام اصل داشته‌اند و می‌دارند» (کشفی، ۱۳۸۱: ۸۹۸/۲).

از طرف دیگر، حکومت امام(ع) پس از ظهور، فراتر از مرزبندی‌های جغرافیایی و حکومت ایشان، حکومت جهانی است. حکومت ایشان بر همه بلاد اسلام و بر همه امت مسلمان است. و حالا که فتحعلی‌شاه، مأذون نایبان امام در زمان غیبت بود، جایگاه او جایگاه کسی بود که حکمران بر بلاد اسلام بود، نه حکمران بر ممالک محروسه قاجار. بنابراین، حمله روس، حمله کفار به بلاد اسلام در نظر گرفته می‌شد. از نوع نگاه مجتهدین، سرحدات ممالک سلطانی و حاکمیت مورد هجوم نبودند. تهاجم، تهاجم به اسلام بود. این موضوع به کرات در رساله‌های جهادی سال‌های جنگ با روس، آمده است. چند نمونه آن در احکام الجهاد و اسباب الرشاد، به قرار ذیل است. از قول میرزای قمی درباره حمله روس آمده؛ برای برانداختن ریشه اسلام و قتل و غارت مسلمانان هجوم آورده‌اند (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۷۳). هم‌چنین از قول کاشف الغطاء آمده؛ «جهاد برای حفظ بیضه اسلام است، هنگامی که کفار بر اراضی و بلاد مسلمین اراده هجوم کنند و با جمعیت مجتمعه، مستعداً این کار شوند تا کلمه کفر را بلند و کلمه اسلام را پست کنند و در آن بلاد، به نواختن ناقوس و ساختن کنایس و اعلان سایر شعائر کفر پردازند، مانند کفره روس» (همان، ۱۲۰). هم‌چنین در اجازه‌نامه جهاد صاحب ریاض برای عباس میرزا، که هم میرزا بزرگ آن را در احکام الجهاد آورده و هم مجتهدی ناشناس آن را از قول صاحب ریاض در رساله جهادی خود نقل کرده، آمده؛ «بر جمیع مسلمین و مؤمنین و عامه مکلفین، واضح و آشکار است که در این چند ساله که کفار روس، هجوم بر بلاد مسلمین آورده، درصدد تسخیر ممالک اسلام می‌باشند» (همان، ۱۶۹؛ هدایت‌پناه و عابدی، ۱۳۷۳: ۹۴/۱). در جای دیگری از احکام الجهاد و اسباب الرشاد، از قول میرزای قمی آمده که بعد از تقسیم‌بندی انواع جهاد، می‌گفت «سوم: آن است که کفار بر اهل اسلام، برای اتلاف اصل اسلام، یعنی برانداختن دین اسلام، یا بر سر جمعی از مسلمانان روند، به قصد قتل و غارت و نهب ایشان...» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۲۲).

البته باید در نظر داشت که میرزای قمی، سه سال پس از عهدنامه گلستان، وفات یافته بود و مطمئناً در زمان تدوین فتاوی جمع‌آوری شده، در حیات نبود. اما همان‌گونه که زرگری‌نژاد (مصحح کتاب) اشاره کرده است، میرزای قمی از نخستین فقهایی بود که خیلی پیش‌تر، فتاوی جهادی را برای مردمان منطقه قفقاز صادر می‌کرد (همان، ۱۲۱). لذا با رجوع به اولین فتاوی جهادی میرزای قمی نیز درمی‌یابیم که وی از همان ابتدا، مسأله هجوم کفر به اسلام را مدنظر داشت. مثلاً وی در جامع الشتات، در جواب سوالی درباره مقتولین در جنگ کفره ارمنیه، نوشت، مسلمین مقتولین در این دفاع که به قصد محافظت دین اسلام است، در حکم شهیدند (میرزای قمی، ۱۳۷۱: ۳۴۸/۱-۳۴۷). این نگاه میرزای قمی که به محافظت دین اشاره می‌کرد، در همه رساله‌های جهادی دیده می‌شود. و همان‌گونه که منشی عباس میرزا و فتحعلی‌شاه نیز اشاره کرده، در رساله‌های جهادیه تأکید بر این بود که دین و دیانت حفظ شود (وقایع‌نگار مروزی، ۱۳۶۹: ۱۷۳). در همین راستا، از قول میرزای قمی در جای دیگری از احکام الجاد و اسباب الرشاد نیز آمده؛ «و شکی نیست که اگر مقصود کفار تغییر احکام اسلام و تبدیل دین با قتل و غارت و نهب مسلمین باشد، اطلاق مقاتل فی سبیل الله صادق است بر کسی که با آن جماعت قتال کند و نیت محض رضای خدا و حفظ دین و حراست مسلمین باشد. پس هر حدیثی که بر فضیلت قتال فی سبیل الله دلالت کند، بر فضیلت این قتال خاص نیز دلالت دارد» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۳۳).

هم‌چنین خود میرزا بزرگ در ابتدای مقاله سیم احکام الجهاد و اسباب الرشاد با عنوان «در اوصاف ذمیمه روس» نوشته؛ «وجوب امر جهاد، لازم وجود اهل عناد است و امروز از معاندین دین کسی که قدم جسارت پیش گذاشته و ملک و ملت مشحون به فتنه و تشویش داشته، طایفه روس است که سستی دین و نادرستی آیین‌شان بر اغلب خلق زمین مشهود و محسوس گشته» (همان، ۱۴۹). درست است که این نوشته میرزا بزرگ، نقل قول از مجتهدی نیست. اما با هر مقصودی که در نظر داشته، پرواضح است که از نوع نگاه مجتهدین نوشته است. چه آن‌که کتاب، تدوینی از رساله‌های مجتهدین است. کما این‌که بنابر شواهد تاریخی، خود میرزا بزرگ نیز از سادات متشرع بود. در هر حال، با ادراک هجوم به دین و دیانت است که در همان اجازه‌نامه صاحب ریاض که ذکر شد، آمده «مقصود شما از این کار [جهاد] محض حفظ دین باشد و حراست اسلام و مسلمین» (همان، ۱۶۸).

باری با تعبیر هجوم روس به «هجوم کفر به دیانت و اسلام»، دفاع در برابر روس نیز، دفع هجوم از مؤمنین و مسلمین تعبیر شد. از قول حاجی شیخ هاشم کعبی^۱ در احکام الجهاد و اسباب الرشاد آمده که بعد از تبیین نظریه فقهی جهاد دفاعی، گفت «در این زمان، دفع از مؤمنین است، فضلاً عن المسلمین [چه رسد به مسلمانان]» (همان، ۱۲۶). دفع هجوم روس بدان‌سان اهمیت داشت و باید انجام می‌شد که خوف استیلاء کفر بر بلاد مسلمین بود. در احکام الجهاد و اسباب الرشاد از قول صاحب ریاض آمده که بعد از تبیین جهاد و تقسیم‌بندی انواع جهاد دفاعی، گفت؛ «و مراد از اول، جهاد مشرکین است و از ثانی، جهاد باغین و گاهی اطلاق می‌شود به جهاد، هنگام هجوم کفار

۱. به گفته زرگری‌نژاد مصحح احکام الجهاد و اسباب الرشاد، شرح حال روشنی از این مجتهد دوره قاجار در دست نیست.

بر مسلمین، به حیثیتی که خوف باشد از استیلای آن‌ها بر بلاد مسلمین، یا اخذ مال ایشان، یا شبه آن؛ هر چند کم باشد. انتهی خلاصه کلامه» (همان، ۱۲۷). از قول ملا احمد نراقی نیز آمده، از قصد طایفه روسیه «به ولایت اسلام و تصدی به تسخیر بعضی محال [جمع محل، نواحی] مسلمین، خوف بر بیضه اسلام ظاهر [است]» (همان، ۳۳۹). نتیجه استیلای کفر، نه تنها مغلوب شدن اسلام بلکه حذف تدریجی آن بود. خود میرزا بزرگ در همان مقاله «در اوصاف ذمیمه روس»، خطر از بین رفتن شعائر اسلامی را در اثر غلبه کفره [جمع کافر] روس هشدار می‌داد. او درباره این هشدار، ضمن برشمردن گاهاً غلوآمیز اخلاقیات نکوهنده روس‌ها (همان، ۱۵۴-۱۵۱)، آرای مجتهدین را نیز در این رابطه آورده است. مثلاً از قول صاحب ریاض آورده؛ «هرگاه ضرری از کفار به دولت اسلام رسد، بدیهی است که به دین اسلام رسیده و اگر مملکتی از اسلام به تصرف کفار آید، خواه مانع از اجرای احکام شرعیه باشند یا نباشند، رفته رفته احکام اسلام و یاسای محمدی از میان برداشته می‌شود و کار به جایی می‌رسد که بالمره اظهار شعائر ایمان نمی‌توان، و بالمآل بلاد مسلمین حکم بلاد چند بهم می‌رساند، که کفار مسخر نموده‌اند و اثری از اسلام باقی نمی‌ماند» (همان، ۱۷۰).

هشدار از بین رفتن شعائر اسلامی، در فتاوی جهادی دیگر نیز داده شد. مثلاً میر محمدحسین بن عبدالباقی خاتون‌آبادی، به تاریخ ۱۲۲۸ هـ ق؟ نوشت؛ «چون کفره روسیه مدت دوازده سال است که بعضی از بلاد اسلام را تسخیر و پاره‌ای را به حيله و تزویر، متصرف و جمعی از مسلمین و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دستگیر و فوجی را به جهت استحکام، استقرار و تسلط خود را بر بلاد اسلام از مسلمانان با عیال و اطفال کوچانیده در بلاد کفر متوطن ساخته و مفاسد کلیه در دین و شریعت حضرت سیدالمرسلین و سفک دماء مسلمین و اخذ و نهب اموال و تعرض به ناموس مؤمنین و عدم تمکن در اظهار شعار اسلام به ظهور رسیده و می‌رسد و خوف بر بیضه اسلام از استهزا و سُخریه به مستهترین اسلام و فاش نمودن شرب خمر و به عنف بردن نسوان مسلمان و اخراج علمای اعلام و فضلاي عظام و منع از جمعه و جماعات و عدم تمکن از اجراء احکام شرع مطاع بر عالم ظاهر شده» (رجبی، ۱۳۷۸: ۱۲۴). هم‌چنین فتوای حاج ملا رضا همدانی به تاریخ ۱۲۲۸ هـ ق درباره تصرف ولایات قفقاز به موجب عهدنامه گلستان، این بود؛ «بدان که در این جزء از زمان که کفره روسیه - خذلهم الله - هجوم بر سر مسلمانان آورده‌اند و بعضی از ولایات اسلام را با اهالی آن‌ها در حوزه تصرف [آورده] و دست تعدی بر ایشان باز نموده‌اند و اغلب شعائر و احکام مسلمانی را معطل و مهمل گذاشته‌اند، با ایشان به شریعت خود راه می‌روند» (همان، ۱۷۱). و نیز محمدحسن گیلانی در رساله جهادیه خود نوشت؛ «و شبهه درین نیست که جماعت نصرانیان که درین جزء زمان بر استیصال مسلمانان کمر بسته و عهد و پیمان مسلمانی را از عمل به شرایط ذمه و غیر آن درهم شکسته‌اند» (صدرائینی، ۱۳۷۴: ۲/۲۳۳).

بدین‌سان دعوت به مقاتله با روس، دعوت به جهاد تعبیر می‌شد. در احکام الجهاد و اسباب الرشاد، از قول سید محمد بن سید علی طباطبائی مشهور به مجاهد (پسر صاحب ریاض) آمده؛ «اتلاق لفظ جهاد و مجاهده و مشتقات آن بر این مقاتله از روی حقیقت، در غایت قوت است و ثمره این بحث در نهایت قلت؛ زیرا که این مقاتله،

با جهاد دعوت کفار به اسلام، شریک است در احکام مهمه، و عظیم اجر مجاهد، و شدت عذاب تارک. انتهى، خلاصه کلامه» (قائم مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۲۸-۱۲۷). و از قول صاحب ریاض آمده: «مجاهده و مرافعه مشرکین، هنگام هجومشان بر بلاد مسلمین و ازدحامشان بر اهانت اهل دین، که در کلام بسیاری از علمای امجاد، تعبیر به جهاد شده، از اعظم واجبات شرعیه است و اهم فرایض دینی» (همان، ۱۶۷).

همان گونه که در فتاوی طباطبائی پدر و پسر دیده می شود، خود به کارگیری لفظ جهاد برای مقابله با روس، بازگوکننده همه آن چیزی است که تا به حال به آن اشاره شد. جهاد، لغتی قرآنی است و به جنگ مسلمانان با کفار اطلاق می شد. در رساله جهادیه محمدحسن گیلانی به تاریخ ۱۲۲۸ هـ ق آمده: جهاد در لغت عرب، از برای مجاهدی اطلاق می شود که انقیاداً لطاعه الله قدم در میدان مردانگی نهاده و در اعلا کلمه اسلام، خود را به تعب اندازد. و در اصطلاح شرع، به محاربه در راه خدا گفته می شود که برای دفع مشرکینی است که داخل در سرزمین اسلام شده اند (صدرائی نیا، ۱۳۷۴: ۲۲۲/۲). به هر حال جنگی که یکسوی آن مهاجمی بود که برای کشورگشایی می جنگید و سوی دیگر، مدافعی که برای بازپس گیری قلمروش دفاع می کرد، در نوع مواجهه علما، تهاجم به اسلام تلقی می شد. و مقابله با آن دولت، به مرتبه جهاد ارتقا یافت. در احکام الجهاد و اسباب الرشاد از قول شیخ هاشم کعبی آمده: «اگر هم مسلم داریم که قصد پادشاه روس، افزودن ملک است و بس نه تغییر شایع دین، در این صورت نیز چندان تفاوتی حاصل نمی شود، چه این معنی بی شبهه، مستلزم مخالطت [معاشرت کردن] و مصاحبت اهل اسلام با کفار خواهد بود و صحبت را تأثیر غریبی است» (قائم مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۳۵۷).

إذن یافته سلطنت به مثابه نجات دهنده بلاد اسلام

فتاوی جهادی را علمای اصولی در نسبت با ادراک وضعیت «حمله نظامی روس» به «تهاجم کفار به بلاد اسلام»، صادر کردند. با چنین ادراکی، برون رفت از وضعیت تهاجم کفار، به بالاترین درجه اهمیت از منظر عقیدتی ارتقا یافت و دوره دوم جنگها به نام گذاری علمای اصولی، جهاد نامیده شد. در نسبت با خوف استیلای کفر، مغلوب شدن و حذف تدریجی اسلام بود که کاشف الغطاء تأکید می کرد باید «اهل کفر» را از مملکت اهل شیعه، بیرون راند (همان، ۱۶۴).

اما از منظر علمای اصولی، عاملیتی که کفار را از بلاد اسلام بیرون می راند چه کسی بود؟ همو که اذن سلطنت یافته بود. وقتی که مثلاً، کاشف الغطاء به نیابت از امام (ع) به فتحعلی شاه اذن جهاد می داد (همان، ۱۶۲) و فتوا صادر می کرد بر مسلمانان واجب است که از سلطان در امر جهاد اطاعت کنند و مخالفت با سلطان را نافرمانی از خدا می دانست (کاشف الغطاء، ۱۳۸۰: ۲۶/۱)، مأذون خود را، فتحعلی شاه جهادکننده را، نجات دهنده بلاد اسلام می دانست. او را برون برنده از وضعیت تهاجم کفار می دانست. که در غیر چنین پنداشتی، اذن جهاد به او، برای چه بود؟ کاری را از کسی خواستن، با علم به این که او در ادراک ما کننده کار نمی تواند باشد، چه معنایی دارد؟ اگر ظرفیت ایستادگی فتحعلی شاه و البته عباس میرزا در برابر کفره روس - حال با هر میزان توانایی - در مقام فرماندهان جهاد ادراک

نمی‌شد، اذن جهاد به آن‌ها نیز نبود. اذن جهاد به آن‌ها داده شد تا با فرماندهی بسیج نیروهای جهادی، بلاد اسلام را از وجود کفار پاک سازند.

البته که ماهیت تهییج‌کنندگی رساله‌ها و فتاوی جهادی را در راستای برانگیختن احساسات مذهبی، نمی‌توان از نظر دور داشت. نمی‌توان از نظر دور داشت که این تهییج، در راستای نیاز مفرط دارالسلطنه تبریز به نیروی پیاده‌نظام بود. اما آنچه که مربوط به بحث ماست، این است که صراحتاً در نص فتاوی مشهود است که جایگاه اذن‌یافته سلطنت به مثابه نجات‌دهنده از وضعیت تهاجم کفر است. مثلاً صاحب ریاض صریحاً نوشت که جهاد به دست فتحعلی‌شاه، که در «مجاهده متمکن و بر مدافعه قادر» است، منتظم می‌شود؛ «این امر خطیر [یعنی جهاد] منتظم نمی‌شود مگر به وجود رئیس دبیر که تجهیز عساکر و اشباع [پیروان] و تدبیر جنود و اتباع کند» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۶۷). شیخ هاشم کعبی نیز، امیدواری‌اش را به فتحعلی‌شاه، این‌گونه بیان کرده «اوست مرجع جهانیان و لازم است بر او از جانب عالمیان رتق و فتق و نقض و ابرام [تأیید] امور مسلمانان» (رجبی، ۱۳۹۰: ۳۸۲/۱). رجوع امیدوارانه به درب یک خانه، تنها زمانی است که احساس شود در آن خانه کسی هست. امیدواری به سلطان و خواستن جهاد از او، پسین این ادراک بود که او قابلیت عمل به جهاد را دارد. میرزای قمی درباره فتحعلی‌شاه می‌گفت: «قابلیت ریاست منحصر به اوست» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۵۳؛ رجبی، ۱۳۹۰: ۳۳۹/۱). کاشف‌الغطاء نیز پس از این‌که می‌گفت فراهم آوردن لشکر و سپاه، مخصوص است به بزرگان بندگان، درباره فتحعلی‌شاه نوشت سالک است در دفع دشمنان ما به طریقه شریعت (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۶۴). مجتهدی ناشناس نیز درباره فتحعلی‌شاه می‌گفت: «واجب است مجاهده و مدافعه به متابعت هر که، او راست شایستگی سیاست و قابلیت دیانت» (هدایت‌پناه و عابدی، ۱۳۷۳: ۹۲/۱). و ملّا علی‌اکبر اصفهانی که برون‌رفت از وضعیت تهاجم کفر را «منحصراً» به وسیله فتحعلی‌شاه می‌دانست؛ «در این جزو زمان، حفظ بیضه اسلام و حراست دین سید انام [پیامبر(ص)]، منحصر است به شاهنشاه زمان خلدالله ظلال سلطنته» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۷۳). و همان مجتهد ناشناس اخیر، نوشت «پس به طریق اولی واجب است به متابعت سلاطین شیعه که بالبدیهه رونق مذهب به وجود ایشان بسته است، و اعلاى کلمه حق به نصرت ایشان پیوسته و لاسیما [به‌ویژه] پادشاه این عهد که حمایت دین، و حراست مسلمین و مؤمنین را وجهه همت ساخته و به نفس و مال و اولاد، و رجال به جهاد مشرکین پرداخته» (هدایت‌پناه و عابدی، ۱۳۷۳: ۹۲/۱).

این‌که فتحعلی‌شاه، منحصراً کسی دانسته شد که قابلیت جهاد دارد و امیدواری به نجات بلاد اسلام، در او دیده شد، بیان‌گر سویه دیگری از خود «احساس امیدواری» هم هست. و آن این‌که، امیدواری، احساسی است که صرفاً نتیجه دلایل منطقی یا سازوکار مکانیکی موجود نیست. از قضا امیدواری بدین‌خاطر امیدواری است تا چنان دلایل و سازوکاری را برهم بزنند. مثلاً با وجود خشکسالی، و حتی با وجود پیش‌بینی‌های هواشناسی مبنی بر ادامه خشکسالی، باز هم ما امیدواریم تا باران ببارد تا مگر مزارع کشاورزی مان نابود نشود و خودمان از بی‌محصولی، نجات یابیم. و یا امیدواری به پیداشدن گم‌شده‌ای که هیچ اثری از او نیست و شواهدی هم بر پیداشدنش نیست، باز هم

ادامه دارد. امیدواری، می‌تواند احساسی سوار بر متافیزیکی باشد که خواهان برهم‌زدن قوانین فیزیکی است. بنابراین حتی اگر ادراک منطقی هم بر این بود قشون سلطان یارای مقابله با سپاه روس ندارد، مسئله این است که به چه نیروی دیگری می‌توانست امید باشد؟ به هر حال و در هر ادراکی، تنها نجات‌دهنده، اذن‌یافته سلطنت بود تا مگر کفار را از بلاد اسلام بیرون کند.

بنابراین است که فتحعلی‌شاه در فتاوی جهادی، بارها با القابی نظیر «اسلام‌پناه» و «دین‌پناه» نامیده شد. می‌دانیم که این القاب - با پسوند مشترک پناه - در نظم و نشر کلاسیک، به کسانی که حامی اسلام و دین تلقی می‌شدند، اطلاق می‌شد.^۱ با ادراک حمله روس به حمله کفر، این القاب بارها به فتحعلی‌شاه به مثابه کسی که نگاه‌دارنده و نجات‌دهنده اسلام و دین است، داده شد. مثلاً ملارضا همدانی او را شاه اسلام‌پناه خواند (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۰۲). محمدحسن گیلانی نیز نوشت؛ در این اوان سعادت‌اقتران که تخت سلطنت و بخت دولت به وجود فیاض‌الوجود پادشاه جم‌جاه عالمیان‌پناه... حامی بلاد اهل اسلام و ایمان... فتحعلی‌شاه قاجار مزین است. و درباره نایب‌السلطنه نیز نوشت؛ شه ترک شهزاده عباس شاه/ که اسلام را اوست پشت و پناه (صدرائی‌نیا، ۱۳۷۴: ۲۲۰/۲). پناه‌دهنده کسی را پناه‌دهنده می‌داند که به پناه او امید داشته باشد. هر اندازه هم که این القاب، کلام‌پردازی باشد، اما محتوای امیدواری آن‌ها واضح و مبرهن است. واضح‌ترین این امیدواری را بدون هیچ شبهه‌ای حتی در کلام‌پردازی آن، مجتهد ناشناسی در رساله جهادیه خود آورده است. فتحعلی‌شاه در رساله این مجتهد، صراحتاً باب امداد اسلام نامیده شده است. وی ابتدائاً درباره حمله روس (حمله کفر) نوشت: «اگر اهل اسلام را از یک طرف مهمی روی داده و دشمنی چنین در قصد کید و کین افتاده، بحمدالله و منه از چندین ابواب امداد و نصرت بر چهره حال، گشاده و اسباب فتح و ظفر آماده گشته» (صدرائی‌نیا، ۱۳۷۴: ۲۰۶/۲؛ رجبی، ۱۳۹۰: ۱۳۲/۱). و سپس ابواب امداد و نصرت و معین [یاری‌کننده] را چنین برشمرد؛ خالقی قاهر، حجّتی ظاهر [قرآن] و پادشاه ولایت [علی(ع)] که خسروگاه [مسند پادشاهی] را حکایت است. و با این قبیل عبارات، ابواب امداد را ادامه می‌دهد. کلام‌پردازی در این عبارات بود که برشمرد، نه تصریح امید به فتحعلی‌شاه نجات‌دهنده. چه آن‌که باب امداد عینی و ملموسی را که در انتها برمی‌شمارد، شخص فتحعلی‌شاه است؛ «دیگر، امروز در مُلک اسلام، خسروی فیروزبخت بر فراز تخت است که عهدش آرام است و عصرش نصر اسلام، و رایتش آیت ظفر... اگر حکم قضا به خَفْض [تن‌آسایی، عیش] اعلام اسلام امضاء یافته بود، دانای نهان [خداوند]، دارای جهان [فتحعلی‌شاه] را درین عهد و زمان به داوری خلق و یاوری حق اختیار نمی‌کرد» (صدرائی‌نیا، ۱۳۷۴: ۲۰۶/۲-۲۰۷؛ رجبی، ۱۳۹۰: ۱۳۳/۱).

لذا با ادراک فتحعلی‌شاه به مثابه نجات‌دهنده بلاد اسلام است که بارها برای او در فتاوی جهادی، دعا شده است. اما دعای علمای اصولی در حق فتحعلی‌شاه، برای چیست؟ در پژوهش‌های تاریخی، از دعاگویی در فتاوی جهادی، همواره در سطح اثبات تملّق‌گویی یا عدم آن، بحث شده است. اما سویه دیگری از این دعاگویی، موضوع

۱. بنگرید به ذیل واژه‌ها در لغت‌نامه دهخدا؛ (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۴۶۱/۲؛ ۱۱۴۲۶/۸).

بسیار مهمی در رابطه با نجات خواهی است. درین رابطه، خوش می نماید نقبی به دعا برای موعود شیعه در سنت شیعیان بزنیم. در میان شیعیان دعا های فراوانی برای مهدی (عج) وجود دارد از جمله: دعای افتتاح، دعای عهد، دعای فرج، دعای ندبه و غیره. بنابر باور شیعیان، مهدی (عج) در سایه عدل الهی در غیبت است و وجودش عاری از هرگونه خلل و گزند است. ظهور او بنابر خواست الهی است. او که حیاتش فارغ از دعا های جهانیان است، پس دعا برای او برای چیست؟ دعا، طلب آرزو است. دعا کننده برای آرزوی خود دعا می کند. دعا کننده در دعا، آرزوی خود را از برآورنده آرزو، می خواهد. آرزوی شیعیان، برون رفت از وضعیت ظلم و ستم حاکم بر جهان است. آرزوی آنها، تحقق حکومت عدل جهانی است که با مهدی (عج) امکانیت می یابد. لذا دعای شیعیان نه برای مهدی (عج)، بلکه دعا برای آرزوی خودشان است. شأنیت والای مهدی (عج) هم، تحقق آرزوی شیعیان است. شیعیان در دعا برای مهدی (عج)، آرزوی خود را از او می خواهند.

دعا در فتاوی جهادی نیز چنین بود. حالا که امکان و زمان ظهور نبود، نائبان مهدی (عج) برای کسی که به او اذن سلطنت داده بودند، دعا کردند. اما دعای آنها برای شخص او نبود. دعا برای تحقق آرزوی خودشان بود. مثلاً در فتاوی مهمی از کاشف الغطاء، او آنچه که «طالب آن» بود را ضمن دعا برای فتحعلی شاه و ایضاً عباس میرزا، صریحاً برشمرد؛ «آن که نگاه داشته شده است به چشم اهتمام پروردگار خلق، فتحعلی شاه که نگاه دارد او را خدا از آنچه [بلا] می رسد به او، و برای کسی که بر جای خود داشته است او را آن حضرت و به او داده اختیار آذربایجان و حکم آن جا را بر او واگذاشته و ولیعهد خود گردانیده و تصرف در امور سپاه را به او محول داشته یعنی شاهزاده عباس میرزا، داخل کند خدا او را در شفاعت ما و بگرداند در دنیا و آخرت زیر سایه ما و در حمایت ما، از فراهم آوردن لشکر و سپاه برای شکستن شوکت اهل سرکشی و انکار و گرفتن مال های آنها و اسیر کردن زن و فرزند آنها» (قائم مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۶۴). شیخ هاشم کعبی نیز دعا کرد شوکت سلطنت فتحعلی شاه را با پیروزی او بر دشمنان دین و خدا؛ «از آن سبب بیفزاید خداوند عالم، سلطنت و پادشاهی او را، برافرازد بر فرق اعدای حق [دشمنان خدا] و دشمنان دین تیغ و شوکت او را» (همان، ۳۸۲). و حاج ملا رضا همدانی نیز چنین نوشت؛ «مراد ما از اخص، فرمانفرما و صاحب امر مقاتله و مجاهده است و به حکم و فرمان وی، امر قتال و جهاد صورت پذیرد، مانند شاه اسلام پناه و - شید الله آرکانه [خداوند پایه های دولت او را رفیع گرداند] و هر که را او امیر و نایب خود گرداند، چون نواب شاهزاده و الاتبار، که به حفظ ثغور، مأمور [و به] تمشیت [سر و سامان دادن] امر عباد [مشغول اند]» (همان، ۱۰۲). آنچه صریح است این دعاها برای فتحعلی شاه نیست و او صرفاً، برآورده کننده آرزو دانسته شده است. دعا های در فتاوی، دعا برای برآورده شدن آرزو های صادرکننده گان فتاوی است.

همگرایی علما با سلطان؛ پیش فرض یا واقعیت موجود

بنابر آنچه که گفته شد، ملاحظه می شود که اگر بدون هرگونه پیش داوری و الصاق نیات پسینی و امروزی، اجازه داده شود خود فتاوی صحبت کنند، ادراک از فتحعلی شاه به مثابه نجات دهنده بلاد اسلام را خود نص روشن رساله ها،

بازگو می‌کنند. ملاحظه می‌شود که خود فتاوی، صریحاً و واضحاً، امیدواری به برون‌رفت از وضعیت تهاجم کفر را به‌وسیله سلطان اسلام‌پناه، اعلام می‌دارند. با این‌همه اما الصّاق مواجهه خودمان با متن فتاوی بنابر پیش‌داوری‌ها و نیات ازپیش‌تعیین‌شده، چنان وسوسه‌انگیز است که اجازه نمی‌دهد خود مواجهه علمای اصولی وقت را با وضعیت حمله روس ببینیم. نیات و پیش‌داوری‌ها که عموماً علیه و له شخصیت حقوقی علمای اصولی است، بررسی عبارات متوجه فتح‌علی‌شاه در فتاوی را به سطح این‌که عبارات، مدح و تملّق و کلام‌پردازی و اغراق هستند یا نه، فرو کاسته است. چنین فروکاستی، البته ادراکی از زیسته تاریخی به‌دست نمی‌آورد، چراکه پیشاپیش سعی در الصّاق ادراک خودش به عناصر تاریخی (این‌جا علما) دارد تا مگر در راستای نیات پیشینی خودش، عناصر را تحمیل یا مبرا کند. اما آیا «درستی یا نادرستی» توصیفات فتاوی از سلطان، که مواجهه ما با متن فتاوی است در یک قرن و اندی پس از نگارش رساله‌ها، تغییری در مواجهه خود علمای اصولی با خود وضعیت، ایجاد می‌کند؟ شکست سلطان برای آن‌ها، غلبه روس ارتدوکس بود. صاحب ریاض می‌گفت: «و این مطلب هم بر همگی واضح و لایح [روشن] است که عزّت و رواج دین با دولت و استقلال پادشاه اسلام است» (همان، ۱۶۹). این جمله نه تملّق است نه بازی با کلمات. خودش می‌گفت واضح و روشن می‌گویم. دیگر چگونه امیدواری خود را به سلطان نجات‌دهنده اسلام اعلام می‌کرد؟

لذا در بحثی که بسیار هم مناقشه‌برانگیز است، بررسی گونه ادبیات رساله‌ها به این است که آیا نشان‌دهنده «بده‌بستان اعتبار و مشروعیت» علمای اصولی با سلطان هستند یا نه. خود این بحث بر این پیش‌فرض سوار است: تأیید یا عدم تأیید همگرایی دوسویه علمای اصولی و سلطان. اما باید در نظر داشت این پیش‌فرض در بازه زمانی صدور فتاوی، اصولاً محلی از اعراب ندارد. «در آن سال‌ها طایفه روحانی مقام ویژه‌ای نداشت. صنفی بود در میان اصناف» (ناطق، ۱۳۹۱: ۳۹). در آن برهه، سازمان و نهادی از علمای اصولی وجود نداشت که سلطان بخواهد به اعتباربخشی دوسویه با آن‌ها دست بزند یا نه. در آن زمان حتی خود شاه در جلوه ظل‌الله، حق اجتهاد داشت (همان، ۳۹). صحبت از زمانی است که تنها دو سه دهه از باززایی جریان اصولی به‌وسیله وحید بهبهانی گذشته بود و علمای اصولی هنوز دارای شخصیت حقوقی به‌معنای امروزی آن نبودند که از همگرایی و اعتباربخشی دوسویه آن‌ها با سلطان گفته شود. صحبت از نیمه اول سده سیزدهم قمری است. برهه‌ای که کمیت حضور علما در متن جامعه وقت، در تبریزی که مهم‌ترین شهر قاجارها بود و قلب ماجرا و خط مقدم جبهه جنگ، تنها پنج مجتهد وجود داشت (همان، ۳۹). زمانی است که هنوز علمای اصولی تا تثبیت جایگاه‌شان فاصله داشتند. در سال‌های جنگ با روس، فقط علمای بزرگ اصولی مانند کاشف‌الغطاء به فتح‌علی‌شاه نزدیک نبودند. اصلاً عبارت «علما» عبارتی کلی در نیمه اول سده سیزدهم قمری بود و علما فقط اصولیون نبودند. در نزدیکی علمای مختلف به سلطان، مثلاً، بزرگ علمای شیخیه یعنی شیخ احمد احسائی نیز بود که «اکرام فوق غایت و احترام بی‌نهایت» فتح‌علی‌شاه را داشت (احسائی، ۱۳۸۷هـ.ق: ۲۵) و بزرگ علمای اخباری هم یعنی میرزا محمد اخباری نیز «مورد اکرام و اعزاز» فتح‌علی‌شاه بود (سپهر، ۱۳۷۷: ۱/۱۴۱). بازه زمانی مذکور، زمان رقابت دسته‌های مختلف علما اعم از اصولی و اخباری و شیخی و

بالاسری و بعدها بابی، و اهل تصوف با یکدیگر است. این رقابت، در انبوه ردیه‌ها و تکفیرهای علما علیه یکدیگر که برخی از آنها در *قصص العلماء* (تنکابنی، ۱۳۸۳) هم ذکر شده، مشهود است. به هر حال این رقابت‌ها در سال‌های جنگ با روس، رقابت‌های سازمانی نبودند، چراکه به یک تعبیر درست، در این دوره «پراکندگی روحانیت» بود. و چه بسا علما، روحانی نامیده نمی‌شدند و این لفظ تا مشروطیت، به ندرت به کار گرفته می‌شد (ناطق، ۱۳۹۱: ۲۹). تحول نامیده شدن «علمای اصولی» به «روحانی» از حدود پسااقجاریه رخ داد و بحثی مهم و البته خارج بحث حاضر است. اما آن‌چه که مربوط به بحث ماست، این‌که علمای اصولی، سازمان و نهادی نداشتند. حتی با قبول پیش‌فرض همگرایی دوسویه علمای اصولی و سلطان، این پیش‌فرض زمانی کارکرد می‌داشت که ابتدائاً سلطان شیعه ابقا شود. با غلبه روس ارتدوکس، چه بدهستان اعتبار و مشروعیتی؟ لذا وقتی صاحب ریاض نوشت رواج دین با پادشاه اسلام است یا ملّا علی‌اکبر اصفهانی نوشت «پس پادشاه اسلام، به نیابت از جانب صاحب‌الأمر، در امر جهاد کوشد» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۷۷)، این عبارات آن‌ها پیش از آن‌که در راستای همگرایی و اعتباربخشی باشد، ابتدائاً امیدواری به نجات خود نوعی‌شان به وسیله فتحعلی‌شاه است.

در راستای خواسته ملّا علی‌اکبر اصفهانی، عبارات پرتکراری چون «واجب است» و «لازم است» و نظایر آن‌ها را در فتاوی در نظر بگیریم. اگرچه در فتاوی تصریح شده که به درخواست عباس‌میرزا صادر شده‌اند و برخی از آن‌ها به «اجازه‌نامه» نیز نامگذاری شده‌اند، اما عبارات مذکور به صراحت نشان می‌دهند که افزون بر اجازه جهاد، «خواستن جهاد» نیز هستند. پاسخ رخصت، فرصت است نه واجب و لازم. اگر «اجازه» را دارالسلطنه تبریز برای تقویت پیاده‌نظام می‌خواست، «واجب و لازم است» را علما برای برون‌رفت از وضعیت تهاجم کفر می‌خواستند. به تعبیری، دارالسلطنه تبریز رساله‌هایی را برای مقصود خود خواست؛ و علما نیز رساله‌هایی را برای مقصود خودشان (نجات بلاد اسلام) نگاشتند.

در نگارش رساله‌ها از منظر علما، یعنی نجات‌دهی بلاد اسلام به وسیله سلطان، خواستن جهاد با عبارات «واجب است» و «لازم است»، پس از این آمده که علما اذعان کردند که امکان جهاد ندارند. مثلاً کاشف‌الغطاء به نیابت امام (ع) نوشت «به تحقیق دستور دادیم پس از حصول موانع برای ظهور ما و امکان نیافتن قیام ما و قیام علما به این امور [جهاد]» (همان، ۱۶۴). و یا ملّا علی‌اکبر اصفهانی نوشت «پر واضح است که از کسانی که خود را در درجه اجتهاد و نیابت می‌بینند، این امر بزرگ [جهاد] نمی‌آید» (همان، ۱۷۳). پس از اذعان به این ناتوانی است که ضمن تفویض جهاد، انجام آن را بر فتحعلی‌شاه، «واجب و لازم» دانسته‌اند. می‌توان تفویض جهاد را و لزوم انجام آن را برای سلطان، سلب مسئولیت از سوی علمای اصولی دانست یا ندانست. اما پیش‌فرض این‌گونه بررسی فتاوی، خود مستلزم این است که علما را دارای شخصیت حقوقی و ذیل یک سازمان یا نهادی بدانیم. که حتی اگر این پیش‌فرض را که بالاتر اشاره شد که چنین نبود، به هر حال بپذیریم، باز پرسش این است در جامعه‌ای که خود حاکمیت فاقد هرگونه تشکیلات نظامی بایسته و شایسته دفاع بود، سازمان علما چه تشکیلات نظامی‌ای داشت که درباره سلب مسئولیت آن‌ها یا عدم آن، صحبت کنیم؟ همان‌گونه که سر هارفورد جونز نیز گفته، کل تشکیلات علمای دسته‌های

مختلف در مقام مقایسه با عثمانی، از قدرت کمتری برخوردار بودند چرا که به‌طور کلی به مستمری و حقوقی که شاه به آن‌ها پرداخت می‌کرد، وابسته بودند (جونز، ۱۳۸۶: ۲۴۸). و بالاترین مقام مذهبی وقت بنابر گفته گاسپار دروویل از مشاهداتش در ۱۸۱۳م [۱۲۲۸ق] مقام شیخ‌الاسلام بود که تنها، مقام قضایی محاکم شرع بود. مقام شیخ‌الاسلام همانند مفتی اعظم قسطنطنیه که رهبر سنی‌ها بود، رهبر شیعیان به حساب می‌آمد (دروویل، ۱۳۶۵: ۱۶۵-۱۶۴). علمای اصولی، هنوز فاقد جایگاهی بودند که بسیار بعدها، به‌دست آوردند. حتی در یک پرده بالاتر اگر درباره سلب مسئولیت علمای اصولی یا عدم آن، به یقین هم برسیم، باز هم نمی‌توان امیدواری نجات بلاد اسلام را حال با عبارت واجب است و لازم است یا غیر آن (اذن)، انکار کرد. فتاوی جهادی با هر تعبیر و خوانشی، با هر نیت الصاقی چه در له و چه علیه صادرکننده‌گان آن‌ها، نشان از زیسته امیدوارانه علمای اصولی دارد که به‌هر ترتیب و با هر ادراکی از توان یا عدم توان سلطان برای مقابله با کفره روس، برای نجات بلاد اسلام به او دل بسته بودند.

نتیجه‌گیری

با همه تناقضات درباره صدور و نحوه جمع‌آوری فتاوی جهادی، آن‌چه که قابل تناقض در خود نص فتاوی نیست، مسأله فتاوی است. مسأله‌ای که بازتاب‌دهنده نوع نگاه و مواجهه علما با وضعیت تهاجم روس است که وضعیت تهاجم را برای آن‌ها، به حمله کفار به بلاد اسلام، معنا بخشید. لذا هر اندازه هم که از بسط تئوریک فقهی در اذن دادن به سلطان برای جهاد بحث شود، یا از همگرایی علما با دستگاه سلطنت یا عدم آن بحث شود، بحث از رویکرد علما شده است. اما مسئله این است که هر رویکرد، پسین مسأله‌ای است که رویکرد را فرم می‌دهد. بنابراین نه این که کدام یک از رویکردهای مذکور، مورد پذیرش قطعی تاریخی قرار بگیرد. بلکه هر کدام از رویکردها هم که بوده باشد، مسأله علما را بازگو می‌کند. البته که می‌توان با ادله‌های ثابت‌کننده هر رویکرد، رویکرد دیگر را انکار کرد، اما خود مسأله فتاوی قابل انکار نیست. مسأله فتاوی در نسبت با نوع نگاهی بود که زیسته شد. لذا جستار حاضر بنابر نوع نگاه علما و بنابر خود نص فتاوی، نشان می‌دهد که مسأله فتاوی جهادی در جنگ روس، خود جهاد نبود. مسئله همچنین، تهاجم کفار به بلاد اسلام هم نبود. تهاجم کفار به بلاد اسلام، برساننده مسئله بود. و جهاد هم، راهکار حل مسئله بود. مسأله، تحقق چشم‌اندازی از بلاد اسلام بود که عاری از وجود کفار باشد. در نوع نگاه علما از تهاجم روس، اهمیت نگهبانی از مرزهای اسلامی که ریشه تاریخی به درازنای صدر اسلام دارد، بازتولید شد. بازتولیدی که البته، هویت‌مندی اسلامی در گرو آن بود. لذا دستیابی به چشم‌اندازی از بلاد اسلام که عاری از وجود کفار باشد، مسأله‌ای بود که همه ذهنیت صادرکننده‌گان فتاوی را مشغول داشت. فتاوی جهادی، تلاشی برای عینیت‌بخشی به این مسئله بود.

منابع

- احسائی، عبدالله (۱۳۸۷ هـ ق). رساله شرح احوال شیخ احمد احسائی، ترجمه محمدطاهر کرمانی، چاپ دوم، کرمان: چاپخانه سعادت کرمان.
- آدمیت، فریدون (۱۹۸۵). *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، جلد اول، چاپ دوم، استکهلم: کانون کتاب ایران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۹۷). *روابط دیپلماتیک ایران با انگلستان، عثمانی و روسیه ۱۸۳۰-۱۸۱۵*، ترجمه علی رضا پلاسید، چاپ اول، تهران: نشر گستره.
- تنکابنی، محمد بن سلیمان (۱۳۸۳). *قصص العلماء*، به کوشش محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: علمی و فرهنگی.
- جونز، سر هارفورد (۱۳۸۶). *خاطرات سر هارفورد جونز*، ترجمه مانی صالحی علامه، چاپ اول، تهران: ثالث.
- خاوری شیرازی، فضل الله (۱۳۸۰). *تاریخ ذوالقرنین*، جلد اول، تصحیح ناصر افشارفر، چاپ اول، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- دروویل، گاسپار (۱۳۶۵). *سفر در ایران*، ترجمه منوچهر اعتمادمقدم، چاپ دوم، تهران: انتشارات شباوین.
- رجبی، محمدحسن (۱۳۷۸). *رسایل و فتاوی جهادی*، چاپ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- _____ (۱۳۹۰). *مکتوبات و بیانات سیاسی و اجتماعی علمای شیعه*، جلد اول، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- سپهر، محمدتقی (۱۳۷۷). *تاریخ قاجاریه؛ از آغاز تا پایان سلطنت فتحعلی شاه*، جلد اول، به اهتمام جمشید کیانفر، چاپ اول، تهران: اساطیر.
- صدرائی نیا، علی (۱۳۷۴). *میراث اسلامی ایران*، جلد دوم، فصل هفتم: رساله جهادیه؟ صص ۱۸۳-۲۰۷ و فصل هشتم: تحفه المجاهدین صص ۲۴۴-۲۱۱، گردآورنده رسول جعفریان، چاپ اول، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- قاضی طباطبائی، حسن (۱۳۴۷). *«ارشادنامه میرزای قمی»*، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ش ۸۷.
- قائم مقام فراهانی، میرزا عیسی (۱۳۸۰). *احکام الجهاد و اسباب الرشاد*، تصحیح غلامحسین زرگری نژاد، چاپ اول، تهران: انتشارات بقیه.
- کاشف الغطاء، جعفر (۱۳۸۰). *کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء*، المجلد الأول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۹۶). *نقد عقل محض*، ترجمه بهروز نظری، ویراست دوم ترجمه فارسی محمد مهدی اردبیلی، چاپ سوم، تهران: ققنوس.
- کشفی، جعفر (۱۳۸۱). *تحفه الملوک*، جلد اول و دوم، به کوشش عبدالوهاب فراتی، چاپ اول، قم: بوستان کتاب قم.

- _____ (۱۳۷۵). *میزان الملوک و الطوائف و صراط المستقیم فی سلوک الخلائف*، به کوشش عبدالوهاب فراتی، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- لغت‌نامهٔ دهخدا* (۱۳۷۷). جلد دوم و هشتم، چاپ دوم از دورهٔ جدید، تهران: مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- مالکوم، سر جان (۱۳۸۰). *تاریخ کامل ایران*، ترجمهٔ میرزا اسماعیل حیرت، تصحیح مهدی قمی‌نژاد، چاپ اول، تهران: انتشارات افسون.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن (۱۳۷۱). *جامع الشتات*، جلد اول، چاپ اول، تهران: انتشارات کیهان.
- ناطق، هما (۲۵۳۷). *از ماست که بر ماست*، چاپ سوم، تهران: انتشارات آگاه.
- _____ (۱۳۹۱). *دو مقاله دربارهٔ روحانیت*، بی‌جا: نشر آترناتیو.
- وقایع‌نگار مروزی، محمدصادق (۱۳۶۹). *تاریخ جنگ‌های ایران و روس؛ آهنگ سروش*، گردآورنده حسین آذر، تصحیح امیرهوشنگ آذر، چاپ اول، تهران: به نشر مصحح.
- هدایت‌پناه، محمدرضا، عابدی، احمد (۱۳۷۳). *میراث اسلامی ایران*، جلد اول، فصل دوم: ارشاد عباد به حکم جهاد صص ۷۷-۱۱۷، گردآورنده رسول جعفریان، چاپ اول، قم: کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی.

Researches on the History of Iran during the Islamic Period



Scientific Quarterly Vol 2 Issue 2(4) Summer 2025

Contemplation on Jihadi Fatwas in Russia's War (1218-1243 AH)

Mostafa Salehi Saroukolaei¹ , Sayed Alireza Abtahi^{2*} , Feizollah Boushasb Gousheh³ 

Received: 02.07.2025

Accepted: 15.08.2025

Introduction

Generally, researches concerning the jihad fatwas during the Russo-Persian War (1803-1828) address the outcome and function of the fatwas. One group considers the fatwas as the cause of Iran's defeat in the second period of the wars, while another group rejects this outcome. Thus, a research confrontation has emerged. One group of researchers considers the issuance of the fatwas as a spontaneous movement by the ulama (scholars), and another group attributes it to a suggestion by the government. However, less attention is paid to the problem of the fatwas from the perspective of the text of the fatwas themselves. For a simple reason: because less attention is paid to the "type of confrontation" of the ulama with the situation of the Russian invasion. But the hypothesis of this research is that the problematic of the ulama during the war was a result of how the Russian invasion became meaningful for them. Because, in our view, if the issuance of jihad fatwas is examined as a situation, the perspective of the issuers of the fatwas must first be examined. Because history, before being the historical events that have occurred, is the mentality and perspective of the elements that have formed the events. Therefore, the question of this research is: what was the problem of the jihad fatwas from the perspective of their texts?

Method

The method of this research was the historical research method with a qualitative approach. The analysis of the jihad fatwas in this research was conducted by considering the historical lived experience of the ulama, and the fatwas were examined from the perspective of the fatwa texts themselves.

Results

As Kant believed, we do not know objects-in-themselves, but rather we know their representations; the same applies to historical situations. We know the representation of situations. Therefore, pursuing contradictions regarding how the fatwas were issued will not lead to historical certainty. This is because there are two sets of historical accounts. Some

¹. Ph.D Student, Department of History, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Esfahan, Iran.

². Associate Professor, Department of History, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Esfahan, Iran. (Corresponding author)
Email: abtahi1342@yahoo.com

³. Associate Professor, Department of History, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Esfahan, Iran.

accounts have attributed the issuance of the fatwas to the theory (or plan) of Mirza Bozorg and Abbas Mirza. Other accounts have described the declaration of jihad as an incitement by the ulama. According to documents and sources, both sets of accounts are both correct and incorrect. This is because the accounts were provided by reporters who perceived a representation of the situation. However, with every contradiction, no change occurs in the issuance of the fatwas as a historical situation. This situation did happen. Thus, the problem is: how did this situation become a situation? What was the problem of the fatwas? This problem must be understood from the perspective of the ulama. This problem should not be derived from the representation of historical accounts. It must be derived from the very text of the fatwas themselves.

If the meaning of the Russian invasion for the Shah and the Crown Prince was an attack on the territory of their monarchy, for the ulama it did not carry this meaning. According to the text of the fatwas, the meaning of the invasion for the ulama was the meaning of an invasion by unbelievers into the lands of Islam. This meaning is explicitly stated numerous times in the text of the fatwas. Therefore, the problem for the ulama was not the reclamation of the Shah's territory. Their problem was the defense of the lands of Islam and the expulsion of the unbelievers. However, in solving this problem, they encountered another problem. At that time, they lacked an organization or institution. According to reports from contemporary observers, the number of senior ulama was fewer than ten. This small number was also scattered across the country. Therefore, the idea of the ulama's convergence with the Shah does not align with historical realities. The ulama were only able to gain power several decades later. Furthermore, due to their lack of an organization, they also lacked a defense mechanism. Even the government itself lacked such a mechanism and was incapable of defense. Consequently, by expanding the theory of jihad, they granted the Shah permission to wage jihad. By expanding the idea of the general deputies (na'ebane-ām) of the Twelfth Imam of the Shi'a, they, on behalf of the Imam, granted the Shah permission for jihad. In the jihad fatwas, the phrase "permission for jihad" is used. However, simultaneously, it also carried the meaning of a "request for jihad." This meaning was relative to the hope they placed in the Shah. It was a hope for the Shah to expel the unbelievers. In their view, the Shah could be the agency that would solve their problem. Given the realities of the time, there could be no other hope. Therefore, the phrase "permission for jihad," before being an indication of the ulama's convergence with the Shah, signifies the ulama's hope for the salvation of their own kind.

Conclusion

The problem of the fatwas was relative to a type of perception that was lived. The problem of the jihad fatwas was not jihad itself. Likewise, the problem was not merely the invasion of unbelievers into the lands of Islam. The invasion of unbelievers into the lands of Islam was what constructed the problem. And jihad was the solution for resolving the problem. The problem was the realization of a vision of Islamic lands free from the presence of unbelievers. The importance of guarding the borders of Islam has historical roots extending back to the beginning of Islam. This importance was reproduced during the Russian invasion because Islamic identity was contingent upon this reproduction. Therefore, achieving a vision free from the presence of unbelievers was the problem that occupied the mentality of the fatwa issuers.